

گزارشی به سه نسل

خطاب به رجوی

فصل دوم: تشکیلات

بخش دوازدهم: پدیده مافیایی قاچاق انسان در مجاهدین

رهبری عقیدتی! و قاچاق انسان؟

سازمانی که در سال ۵۷ با ۲۰۰ عضو از زندان آزاد شد، بسرعت در میان جوانان گسترش یافت و در سه انتخابات پیش رو با کسب رتبه دوم آراء کشور، پس از خمینی قرارداد شد و همچنین تیراژ نشریه مجاهد در سال ۶۰ بالغ بر ۵۰۰،۰۰۰ نسخه بود. هیچ کس باور نمی کرد که کمتر از ده سال بعد، روزی برسد که همین سازمان، برای جذب نیرو و عضو گیری، کارش به قاچاق انسان و امور غیر قانونی و نامشروع و مافیایی بکشد.

از طرف دیگر برغم آن پایگاه گسترده اجتماعی پس از سال ۵۷، ترکیب و بافت فعلی نیروهای سازمان مجاهدین در اشرف و لیبرتی، بیشتر خانوادگی است. خانواده و فامیل های شاه کرمی ۱۷ نفر (شامل برادریا خواهران یا همسر و فرزندان)، علی خوشکلام ۶ نفر (همسر و فرزندان) – مریم باغبان ۵ نفر (مادر و فرزندان خود). سازمان از اعضای در تشکیلات استفاده می کند تا از اعضای خانواده و فامیل های نزدیک خود برای جذب نیرو استفاده کند. به عبارتی بافت نیروهای سازمان، خانوادگی است. و خانواده و رابطه عاطفی و اعتماد موجود بین آنها، محل ارتزاق رجوی برای جذب نیرو بود. به عبارتی همین نیروهایی هم که دارد صدقه سری روابط خانوادگی و جذب آسانتر آنها به سازمان بوده است. و اینک رجوی می گوید این خانواده ها الدنگ هستند؟

ل- ل در خرداد ۹۵ گفت: «مجتبی علیقلی وقتی آمده بود خواهرش را ببیند به خواهرش (از فرماندهان مجاهدین) گفتند: «مسئولیت تو جذب او برای سازمان است باید او را اینجا نگهش داری!». مجتبی رفت داخل ایران و زنش را طلاق داد و برگشت. مجتبی یک بچه هم از همسرش داشت. همسرش یکبار تلفن میزند. و مهری علیقلی میگوید: «من اوکی میکنم که مجتبی برود با زن قبلی اش با تلفن حرف بزند. (به سازمان اطمینان می دهد که برادرش جواب منفی به همسرش می دهد). آن زن پشت تلفن هم به سازمان و هم به مجتبی که زندگیشان را بهم ریخته هر چیزی میخواست میگفت. مجتبی در سال ۹۲ در آلبانی از سازمان جدا شد...».

هم اینک که دارم این سطور را می نویسم تازه می فهمم که چرا سازمان نمی خواست نیروی آگاه و روشنفکر و تحصیل کرده و دانشجو و زندانی سیاسی جذب کند. و رجوی چرا با چنین نفراتی ضدیت نشان می داد و علنی هم می گفت: «این افراد بدرد ما نمی خورند. اینها پُراز سوال و ابهام و عناصر پیچ داری هستند، و نمی شود با اینها کار کرد.» به طور اخص درباره زندانیان سیاسی گفته بود: «دخشان به خرجشان نمی آرزد.» اول اینکه جذب اینها مشکل بود. از طرف دیگر بدلیل اطلاع و اشراف رجوی از پشت صحنه امور سازمان در عراق و اشرف، نمی توانست برای آینده، روی این افراد حساب باز کند! زیرا می دانست که سیستم توتالیتر ایزم اشرف، با عنصر آگاه و تحصیل کرده و روح پرشگرا آنها، نمی سازد! اگر چه راه خروج از اشرف رابسته، و امکان جدا شدن از سازمان را ندارند. اما چنین افرادی در تشکیلات به دست و پای او و سیاست هایش می پیچند. به همین جهت اوبه کم خرج ترین کار اقدام نمود: «قاچاق انسان».

افراد قاچاق شده همه نام مستعار داشتند

به همین دلیل برغم اینکه در سازمان پس از تشکیل ارتش آزادیبخش اسم مستعارها کنار رفت و دیگر کسی نمی بایست با اسم مستعار خود را معرفی می کرد. دوران جنگ چریک شهری یا پاسدار زنی و در عملیات منطقه ای تمام شده و در کسوت ارتش آزادی در سال ۱۳۶۶ دیگر اسم مستعار بی مسمی است. و برای درهم شکستن ذهنیت چریک شهری اعضا، نام مستعار ملغی شد.

اما با شروع قاچاق انسان بعنوان کار اصلی برای جذب نیرو و بالا بردن آمار نفرات ارتش آزادیبخش، با هدف نمایش پایگاه اجتماعی سازمان برای صدام و استخبارات عراق و چانه زنی برای دریافت پول و امکانات بیشتر، از سال ۷۵ بلااستثنا تمام افرادی که با شیوه فریب و قاچاق انسان به اشرف کشیده شدند، نام و نام خانوادگی مستعار داشتند. به این دلیل که سازمان نمی خواست ردی و اثری از عملکرد قاچاق انسان از خود باقی بگذارد. به همین دلیل هیچ کس اسم حقیقی آنها را نمی داند. افرادی که در مرکز ما بودند، من توسط عکس و چهره آنها در اینترنت با اسم اصلی آنها آشنا شدم. همچنین از اطلاعاتی که سایر دوستان جدا شده در آلبانی بدستم می رسید.

پروژه ایی بکلی محرمانه

یک سوال: اگر نیروهایی مثل ما که با انگیزه آرمانی، از سال ۵۷ با سازمان بودیم متوجه می شدیم که سازمان برای جذب نیرو با کثیف ترین شیوه ها، دست به قاچاق انسان می زند. چه تأثیری در روح و روان ما می گذاشت؟. به همین دلیل در درون سازمان موضوع قاچاق انسان بکلی محرمانه بود و هنوز نیز در لیبرتی و آلبانی در تشکیلات و از اعضای آن پوشیده مانده است!

افرادی که بدلیل ستم آخوندی مشکلات حاد معیشتی داشتند، افراد خلافکار، معتاد، فراری و حتی نمونه زورگیر... را به اشرف می کشاندند تا در درون تشکیلات نشان دهند که انقلاب ایدئولوژیک ایترو عقیم نیست و جذب نیرو دارد! و سازمان بلحاظ اجتماعی نمرده، تا اعضای قبلی موجود در اشرف فکر نکنند که همه چیز تمام شده و در یک سیاهچاله گیر کرده اند.

محمد رضا موزرمی در سال ۷۵ که هنوز در سیستم تشکیلات بلحاظ قاچاق انسان فاسد نشده بود به ل- چ می گوید: «تو هم بیا در سیستم پذیرش، اینجا هیچ کاری نمی کنیم و راحتیم.» ل- چ می گوید: «برای چی چنین افرادی که معتاد و درمانده هستند و اهل مبارزه نیستند نیرو و انرژی می گذاریم؟ اینکارها بیهوده است!». محمد رضا می گفت: «ابتدا برای من هم سوال بود که این نفراتی که می آورند که تامشان معتاد هستند به چه درد ما می خورند؟ با اینها که نمی شود کار کرد و سرنگونی را پیش برد؟. تا اینکه یکماه بعد ما را به نشست خاص رجوی برای این سیستم بردند و رجوی گفت: «شما ها دنبال نیروهای زندانی سیاسی هستید؟، خمینی که همه آنها را قتل عام کرد!، من دیگر آن نسل سال ۶۰ که نسل خودم بودم را ندارم. همین نیروهایی که الان می آیند، اینها دسته گلهای جامعه هستند. الان در ایران همه معتاد هستند. باید با همین ها کار کنید و هر چقدر می توانید چنین نیرویی های را جذب کنید.» (در سال ۷۶-۷۵ در اشرف به همه گفته شده بود که در ایران همه معتاد هستند، کسی نیست که به یک نوع مواد مخدر معتاد نباشد و ما یکبار از چنین وضعیتی را با خبر شدیم. در واقع سازمان با این توجیه می خواست مسئله ورود معتادین و عناصر تحتانی جامعه که بدلیل مشکلات مالی، سوژه قاچاق انسان شده اند را از ذهن ما منحرف کند. و ما تا سالها نمی دانستیم که چنین موضوعی در کار است.)

اعتراف رجوی در نشریه مجاهد

محمد رضا موزرمی که یکی از همین افراد مسئول در سیستم پذیرش است، در مقاله ایی در نشریه مجاهد شماره ۷۷۲ سه شنبه ۱۰ ابان ۱۳۸۴ نوشته است که خود، به گویا ترین شکل اعتراف به همین حقایق است:

بازسازی هویت انسانی

محمد رضا موزرمی

وزارت اطلاعات رژیم پابه‌گور آخوندها اراجیفی به اسم سیدشجاع سیدلطیفی (ساعد) منتشر کرده است که طی آن افکار عمومی به دادخواهی دعوت شده بود. آن هم توسط وزارت اطلاعات کثیف آخوندها! واقعا که روزگار غریبی است! به دلیل حشر و نشوری که به عنوان مسنول وی در پذیرش ارتش آزادیبخش با این فرد داشته‌ام ضروری دیدم مختصراً چند نکته را بگویم.

وزارت اطلاعات رژیم پابه‌گور آخوندها اراجیفی به اسم سیدشجاع سیدلطیفی (ساعد) منتشر کرده است که طی آن افکار عمومی به دادخواهی دعوت شده بود. آن هم توسط وزارت اطلاعات کثیف آخوندها! واقعا که روزگار غریبی است!

هم بیشتر برای هرخواننده‌یی رو می‌شود که شاید بایستی در این مورد، تشکر هم کرد!

به اطلاعات کثیف آخوندی باید گفت معلوم نیست که اگر اراجیفی که سربازان گنم به نام فرد درم‌شکستی به نام ساعد سرهمندی کرده‌اند درست می‌باشد، پس چرا در مدت ۲۰ ماهی که او در کمپ آمریکاها بوده این داستانها و بلاهایی که مجاهدین بر سر او و خانواده‌اش آورده‌اند را بیان نکرده و افکار عمومی را به دادخواهی فرخوانده است. مگر نه این است که در آنجا با مجموعه امکانات و در دسترس بودن ارگانهای حقوق‌بشری و بین‌المللی او خیلی بهتر امکان دادخواهی داشت. جی شد که وقتی پایش به وزارت گشوده شد، پادش آمد که مجاهدین به او و خانواده‌اش بد کرده‌اند و آن داستان مسخره و ساختگی در مورد فرزندانش...؟

از جمله می‌گفت مستراً تحت عناوین مختلف در خانه‌مان می‌ریختند و به خاطر داشتن تریاک در خانه مرا می‌بردند و مورد اذیت قرار می‌دادند.

سیدشجاع در یک چنین وضعیت و اوضاع و احوالی با یکی از دوستانش که نسبت به مجاهدین سمپاتی داشته با لیت دست پیدا کردن به سلاح و گرفتن آموزش به قصد پیوستن به سازمان راهی ترکیه شده و نهایتاً به عراق می‌آید. وی با پیروزی اجتماعی بسیار آلوده تحت تأثیر مناسبات باک و صادقانه مجاهدین قرار گرفت که آن را بارها مطرح کرد. البته بسیاری نکات دیگر در مورد گذشته و زندگی‌اش گفته که پرنسیپهای مجاهدی من ایجاد نمی‌کند. وارد آنها شوم و نیازی هم نمی‌بینم.

در مدتی که سیدشجاع سیدلطیفی که همه به اسم ساعد او را می‌شناختند در پذیرش ارتش آزادیبخش بود، تحت مسئولیت من بود. هرچه برای بازسازی این فرد معاد چندین ساله و له‌شده در دستگاه رژیم آخوندی کردیم و هرچه از او دیدیم و دم برنیاموریم، هرچه برایش از دارو و دکتر خرج کردیم و هرچه به سایر نفرت پذیرش سفارش پشت سفارش که نداشته است که روی کسک شود تا از وضعیت افسردگی ناشی از اعتیاد طولانی مدت درآید و... همه و همه به خاطر پرنسیپهای مجاهدی و مسئولیتی بود که از جانب مسئولان ما بر عهده‌مان گذاشته شده بود. وگرنه شخصاً یک لحظه حاضر نبودم که از وقت و انرژی خودم و سایر نفراتم بزنم.

سیدشجاع سیدلطیفی (ساعد) شیخ طایفه و قبیله خودشان بوده و بقول خودش کسی و از جمله فرزندانش حرأت نداشته است که روی کسک شود تا حرف بزند. او که از نظر اقتصادی وضعیت خوبی داشته در پروسه زندگی‌اش مانند بقیه قربانیان رژیم خمینی سالیان گرفتار بلای خانمانسوز اعتیاد بوده است. رژیم و آبادیش، بر سر زمینهایی که او داشته مستراً دخالت کرده و فشارهایی روی او می‌آورده‌اند. از این رو او همیشه ضدیتهایی با رژیم داشته است. فشارهای رژیم و اعتیاد طولانی مدت موجب ایجاد مشکلات روحی روانی در او شده، به طوری که تأثیر منفی روی مناسبات خانوادگی می‌گذرد. برای نمونه خود سیدشجاع می‌گفت «آنقدر تحت فشار بودم که پسر بزرگم را با چاقو مورد حمله قرار دادم و به او آسیب رساندم. اگر در و همسایه به کمک من نمی‌شناختند چه بسا او از این رفته بود. بچه‌ها و خانواده‌ام همواره به خاطر من تحت فشار بودند. او همه اینها را ناشی از فشارهایی که رژیم روی وی می‌آورده می‌دانست.

از جمله می‌گفت مستراً تحت عناوین مختلف در خانه‌مان می‌ریختند و به خاطر داشتن تریاک در خانه مرا می‌بردند و مورد اذیت قرار می‌دادند.

سیدشجاع در یک چنین وضعیت و اوضاع و احوالی با یکی از دوستانش که نسبت به مجاهدین سمپاتی داشته با لیت دست پیدا کردن به سلاح و گرفتن آموزش به قصد پیوستن به سازمان راهی ترکیه شده و نهایتاً به عراق می‌آید. وی با پیروزی اجتماعی بسیار آلوده تحت تأثیر مناسبات باک و صادقانه مجاهدین قرار گرفت که آن را بارها مطرح کرد. البته بسیاری نکات دیگر در مورد گذشته و زندگی‌اش گفته که پرنسیپهای مجاهدی من ایجاد نمی‌کند. وارد آنها شوم و نیازی هم نمی‌بینم.

خو بست اشاره کنم که در بدو ورود وی به ارتش آزادیبخش، در چکاپهای پزشکی اولیه نظر روانپزشک معالج سیدشجاع این بود که به دو دلیل اعتیاد طولانی مدت و فشارهایی که از طرف رژیم به او وارد آمده، وی تعادل ندارد. ضمن این که هیچ سازگاری با فرهنگ و پرنسیپهای اولیه پذیرش نیرو در ارتش آزادیبخش نداشته و شایسته پذیرش نمی‌باشد و بازسازی او سالها طول خواهد کشید و خلاصه با پذیرفتن وی در ارتش آزادیبخش به شدت مخالف بود.

اما از آنجا که سازمان مجاهدین خودش را در قبال افشار مختلف جامعه در جنگشان با رژیم جنایتکار آخوندی مسئول می‌دانست و می‌داند و مانع از مسئولان پذیرش نیرو بودیم همین آموزش را گرفته بودیم که با پرداخت یک جانبه و با اشراف به این که در بازسازی او با چه مسائل و مشکلاتی در زندگی جمعی در جمع رزمندگان روبه‌رو خواهیم بود، با اصرار خودش او را پذیرفتیم، چه خودم که شخصاً در قبال این فرد مسئولیت پذیرفتم و وقت و انرژی زیادی گذاشتم و در حد اطلاع سایر برادرانم. سؤالی که در ماههای اول حضور او، هر روز چه من و چه مسئول مستقیم

همچنین نعمت اولیایی که در همین سیستم پذیرش بقول خودش ۹ سال با این افراد... سروکله زده و پیش از این هم زندانبان بوده است، در مقاله ایی در نشریه مجاهد شماره ۷۷۵، مدعی است که بازسازی بیمار ان جامعه آخوندی را بر عهده داشته است؟! او هم مثل همه مسئولین رژیم آخوندی که

زندانهای ایران را دانشگاه می خوانند! می گوید: « کمتر دانشکده ایی در دنیا است که این تجارب ذقیمت راداشته باشد؟. » مقاله نعمت اولیایی بهترین سند برای همین قاچاق انسان از محرومترین و درمناده ترین افراد جامعه است. جالب اینجاست که در پایان مقاله می نویسد: « بقول امام سجاد(ع) خدا را شکر که همه دشمنانمان را از احمقان آفرید؟. »

مردم وافکار عمومی با خواندن مقاله نعمت اولیایی ، که بند را آب داده است!، احمق واقعی را خواهند شناخت!، کما اینکه باید خلعت شریفان را که به تن کرده اید از تن در آورید. به اعتراضات نعمت اولیایی درباره قاچاق انسان توجه کنید:

زندگی می کرده است و در ابتدای ورودش با موی بلند و ریش ژولیده، و با کسی صحبت نمی کرده است. روزهای اول تمام هنر کادرها این بود که بتوانند از اعتقاد به ارث برده از رژیم پوسیده و پایه گور، خلاصی اش بدهند. و البته از آنچه که خودم و سایر برادران برای نجات هموطنان انجام دادیم مفتخریم. راستی، اطلاعات آخوندی به چه فلاکی افتاده است و چه کسانی را اعضای جدا شده سازمان به خورد عناصر خودشان می دهد؟

ریگی که چون ریگ دروغ می گوید مدعی وعده کار و حقوق در سازمان بوده است. الحمدلله که پرونده پرسنلی همه مدعیان واداده موجود می باشد.

مجاهدین به همه این چارچوبها و رفتار مثنی که با عناصر له شده جامعه خمینی زده داشته اند، سرفرازند. ساختن عناصر له شده درحاکمیت آخوندی، فرازی است وحتماً کتابها در مورد آن خواهیم نوشت که البته در این مختصر نمی گنجد، فکر می کنم کمتر دانشکده ایی در دنیا هست که این تجارب ذقیمت راداشته باشد.

صورتترین و باظرفیت ترین کادرها به عنوان یک وظیفه ملی در بازسازی افرادی که در یک جامعه بیمار، نابود شده بودند، شرکت کردند.

این جانب، نعمت اولیایی مفتخرم که قریب به ۹ سال است در ورودی ارتش آزادیبخش در خدمت رزمندگان جدید ورود و هموطنان دردمند و آگاه هستم.

لاید معرف حضور همه این السیلان و امامندگان بدنام در خدمت سربازان بدنامتر و وزارت اطلاعات که چند صباحی در ورودی و پذیرش بودند، هستم.

و حداقل تا زند هستم تلاش نکنند خلعت شریفان برتن کنند و شجره خود را زیب و فر دهند. طنز تاریخ را برای ثبت در سینه تاریخ برایتان می نویسم و نه جوابی به این، به اصطلاح جدا شدگان.

البته اخلاق سیاسی مجاهد خلق حکم نمی کند که پروسه زندگی چند صباح خائنین فوق را بازگو کنم. جهت تنویر افکار خوانندگان عزیز به گوشه ایی از موارد قابل ذکر می پردازم.

ریگی، مست لایعقل که ۲-۳ ماه نزد ما بوده است فقط توانستیم غذا خوردن باچنگال و قاشق و استحمام کردن را به او یاد دهیم و به گفته خودش ماهها در ایران در غار

پدر، بیا خلعت شریفان را به تن کنیم

نعمت اولیایی

شال هم بیخ خوار بیه (شغال هم برنج خور شده است)، (ضرب المثل مازندرانی)

وقتی که نژاهات ریگی و ریگستانهای لم یزوع و برهوت سربازان بدنام اطلاعات را می خواندم ناخود آگاه به یاد ضرب المثل از فرزندان آفریقا افتادم.

پسر گفت: پدر بیا خلعت شریفان را بر تن کنیم و شجره خود را زین و فر دهیم. پدر گفت: خلعت شریفان برتن کردن و شجره خود را زیب بردن کار بسیار آسانی است ولی بگذار، آنهایی که ما را می شناسند سر بر زمین نهند.

این جانب، نعمت اولیایی مفتخرم که قریب به ۹ سال است در ورودی ارتش آزادیبخش در خدمت رزمندگان جدید ورود و هموطنان دردمند و آگاه هستم.

لاید معرف حضور همه این السیلان و امامندگان بدنام در خدمت سربازان بدنامتر و وزارت اطلاعات که چند صباحی در ورودی و پذیرش بودند، هستم.

و حداقل تا زند هستم تلاش نکنند خلعت شریفان برتن کنند و شجره خود را زیب و فر دهند. طنز تاریخ را برای ثبت در سینه تاریخ برایتان می نویسم و نه جوابی به این، به اصطلاح جدا شدگان

البته اخلاق سیاسی مجاهد خلق حکم نمی کند که پروسه زندگی چند صباح خائنین فوق را بازگو کنم. جهت تنویر افکار خوانندگان عزیز به گوشه ایی از موارد قابل ذکر می پردازم.

ریگی، مست لایعقل که ۲-۳ ماه نزد ما بوده است فقط توانستیم غذا خوردن باچنگال و قاشق و استحمام کردن را به او یاد دهیم و به گفته خودش ماهها در ایران در غار

شهر شرف اشرف
۳۸- آبان ۱۳۸۱

مختار حسینی که خود از فرمانده دسته های مرکز پذیرش ارتش آزادیبخش بود در سال ۹۳ از سازمان جدا شد، در سال ۹۶ می گفت: « سازمان در سالهای ۸۰ تا ۷۸ در ازای هرفردی که بصورت قاچاق توسط رابطین سازمان به تورمی انداختند و به عراق و اشرف می کشاندند، ۷۰۰ دلار می پرداخت. به عبارتی هرفرد با به مبلغ ۷۰۰ دلار می خرید. (مختار حسینی خود نیز پس از جدا شدن از سازمان در انگلیس به قاچاق انسان پرداخت...).

یکی دیگر از شیوه های به تله انداختن

یکی دیگر از شیوه های جذب نیرو، کشاندن آنها به کارهای تبلیغی سازمان در داخل شهرهای ایران و سپس اعلام اینکه تودر معرض دستگیری هستی و باید سریع از ایران خارج شوی. این ریل اکثر کسانی است که سازمان بدین شیوه با آنها رابطه برقرار کرده و سپس به کارهای تبلیغی می کشد و بعد اعزام به عراق. از این شیوه بیشترین از سرنگونی صدام استفاده می شد.

(۱) تنها در سال ۱۳۸۰ در یک نوبت، سازمان ۲۰۰ تن را بصورت قاچاق انسان وارد ارتش کرد. بیش از ۹۵ درصد آنها در همان اولین ماههای سرنگونی صدام سازمان را ترک کردند. از این تعداد تا سال ۹۳ تنها دویا سه نفر در لیبرتی باقی مانده بودند. و آنها هم منتظر خروج از لیبرتی

و عراق، وجدایی از سازمان بودند. این نوع جذب نیرو تنها برای دوران صدام وبسته بودن درب خروج اشرف وقطع رابطه مطلق با جهان خارج، و پنهان ماندن چنین عملکردی امکانپذیر بود.

همه این افراد با نام مستعار در تشکیلات حضور داشتند

یکی از سوالهای ذهنی همه این بود که چرا افراد جدید را چندین سال در پذیرش نگه می دارند در حالیکه پذیرش و آموزش اولیه دو ماهه بود! حتی در گذشته آموزش در مراکز صورت می گرفته نه در یک مکان وسیع جداگانه وبسته و ایزوله؟ افرادی بودند که بیش از دو سه سال در پذیرش بودند وبعضاً بیشتر؟ ما نمی دانستیم که این افراد آمادگی ورود به تشکیلات را ندارند زیرا به اجبار به اشرف کشانده شده وحاضر نیستند در سیستم توتالیترایسم رجوی حل بشوند. می دانند که اگر از پذیرش خارج شوند وبه یگانها ومراکز منتقل شوند، معنی اش پایان امید وآرزوهای آنها برای خلاصی از این اردوگاه است.

به همین دلیل پس از این سالها به مواضع وبرجهای نگهداری در چهار حفاظت اضلاع قرارگاه اشرف گفته شد: «از این پس نه تنها خارج از اشرف، بلکه داخل اشرف رانیز دیدبانی بدهید(دیدبانی در تمامی جهات و ۳۶۰ درجه). هر کسی به نزدیکی ۳۰۰ متری اضلاع وسیاح قرارگاه نزدیک شود مورد محسوب می شود. و اختیار شلیک دارید. به همین دلیل از اتاق عملیات حفاظت اشرف بصورت ناگهانی از اخل اشرف به برجها نزدیک می شدند تا هوشیاری نگهداری را چک کنند... واغلب هوشیاری پایین بود. وهمین گزارش عدم هوشیاری برای تمامی اعضای مستقر در اطلاع خوانده می شد. بدین ترتیب همیشه نسبت به این مسئله حساسیت ایجاد می کردند. هر ترددی به اضلاع با اطلاع و اوکی اتاق عملیات حفاظت اشرف صورت می گرفت. و به همین دلیل فرمان شلیک نیز داده شد بود. ما آن سالها از قاچاق انسان خبر نداشتیم. این مسئله پس از زندانهای سال ۷۴ و ۷۴ در سازمان در پروژه رفع ابهام تشدید شده بود. در واقع پیام حق شلیک به نزدیک شده به سیاح دور قرارگاه، هم به نگهداران حفاظتی بود که بصورت دوره ای بین مراکز می چرخید وهم هشدار می به کسانی بود که قصد فرار داشتند.

مسئولین سیستم پذیرش

مسئولین اصلی :

مسئول اصلی سیستم پذیرش در دوره های مختلف تغییر میکرد:

۱- فهیمه اروانی

۲- ژیلادیهیم

۳- لعیا خیابانی

۴- فرشته شجاع



لعیا خیابانی- زهره اخیانی - مزگان پارسایی- شهرزاد سید جوادی ومریم رجوی



لعیا خیابانی (خواهر موسی خیابانی) بر روی زرهی نفر همراه مریم رجوی



ژیلادیهیم سمت راست در کنار زهره اخیانی مسئول اول مجاهدین- ژیلادیهیم سمت راست رجوی و پشت آقای عماد رام

زنان دیگری از شورای رهبری هم بودند از جمله : زهرا خاتون نوری- مریم باغبان – فاطمه غلامی و...



زهرا خاتون نوری مریم باغبان

کادرهای و فرماندهان بالای سیستم پدیرش، همان کادر پرسنلی (زندان) و بخش اطلاعات و با زوجهای آن بودند. زیرا لازمه چنین کاری استفاده از چنین ستادی را داشت. اسامی کادرهای زندان سازمان در گزارش های قبل آمده است.

فرماندهان بالا: رضا مرادی (زندانی سیاسی زمان شاه) – نادر رفیعی نژاد- حسن محصل – احمد حنیف نژاد- سعید نقاش- آیدین درسطوح فرمانده دسته: هادی لاری – حسن حاجیان- عزیز ابراهیمی – مهرداد سلطانی مختار حسینی- رضا تابع – اسماعیل عبدالی – علیرضا قلجائی- محمود مشتاقی (امیر عباس)- عزیز ابراهیمی – مجید شکوهی
حتی رجوی برای آلوده کردن اعضای کمیسیون خارجه شورای ملی مقاومت که اعضای سازمان بودند رانیز در سال ۷۶ به این بخش منتقل کرد: بهزاد نظیری – افشین علوی- علیرضا جعفرزاده و بهزاد صفاری و....

آن زمان من نمی دانستم که چرا سازمان افراد ستاد سیاسی خارجه را برای فرماندهی دسته پذیرش انتخاب می کرد. چو هیچ کار تجربی با چنین نیروهایی نداشتند؟ درآلبانی وقتی از حجم جنایتی که در پذیرش صورت گرفته است، متوجه شدم رجوی برای آلوده کردن دستان آنها در چنین کاری آنها را بعنوان فرمانده دسته گماشته است. این درحالی بود که در تشکلات سازمان، بدنه آن با سالها سابقه هیچ مسئولیتی نداشتند و این همواره یک مشکل و معضل تشکیلاتی بود که فرمانده داشتیم، اما نیرو نداشتیم. چون هیچ جذبی نداشتیم.

نیروهای قاچاق شده پس از صدام:

جشن برای خروج از سازمان؟

سازمانی که در دوره صدام برای هر کسی که قصد خروج داشت در مرحله اول بارها نشست جمعی می گذاشت تا فرد زیر فشار و تهدید و کتک کاری... عقب نشینی کرده و درخواست خروج را پس بگیرد. و در مراحل بعد به زندان و شکنجه و... فرستاده می شد. اینک در دوران پس صدام، وزیر چشم ناظران و حضور امریکا، برای همین افراد فوق که می خواستند در همان سری اول از سازمان جدا بشوند. یک جشن خدا حافظی در داخل مقر ششم برپا کرد؟ ما تا همین چند وقت پیش تراژدی های هولناک خروج افراد را دیده بودیم. حالا درپسا صدام، بجای تکه پاره کردن آنها، صحنه طور دیگری است، اینبار شاهد گمدمی آن هستیم! رجوی و سازمان را باید در همین جا شناخت! یکی از بچه ها که کنار دست من نشسته بود گفت: «بیچاره سازمان!، مایه گذاری سازمان را می بینی که برای افراد بریده و خائن جشن گرفته، تا موقع رفتن شرمگین نباشند!» در جواب به او گفتم: در زمان صدام که نشست جمعی چند روزه و تهاجم و کتک کاری و... می شد. الان دیگر جلوی امریکای ها و خانواده هایی که به اشرف می آیند سازمان نمی تواند چنین کارهایی بکند! سازمان نمی خواهد جشن بگیرد! مجبور شده ایم چنین نمایشی بدهیم. الان سازمان جلو چشم دیگران است. اگر شرایط برگردد به دوران صدام، پوست از سر این افراد کنده می شود! پس نگو بیچاره سازمان!، که چه مایه گذاری هایی برای بریده هایش می کند، چرا با این حرفها می خواهی خود را تسکین بدهی، سازمان مجبور شده چنین کاری بکند، راه دیگری ندارد! دوران صدام دیگر تمام شد، و خبرها به بیرون می رود! «فرد مزبور با هدف و انگیزه ای! که چنین حرفی را به من می زند، چه بساطرات مسئولین را به من منتقل می کرد تا من چنین کاری را بحساب نیات مثبت سازمان بگذارم و نه حسیض و ترس در این شرایط؟، دکان و دستگاهش را جمع کرد. چنین افرادی که خود را در سازمان چنین به حماقت می زنند کم نیستند! این اولین و آخرین جشنی بود که گرفته شد. چون هر ده تن با قاچاق انسان آمده بودند و بلافاصله پس از سرنگونی صدام بود و هنوز رجوی از امریکایی ها و افشاء حقایق می ترسید! پس از آن دیگر جشنی در کار نبود و هر روز بیش از پیش فشار و تهدید و تطمیع برای باقی ماندن در اشرف بکار گرفته شد. تا جاییکه چنین افرادی اعتصاب غذا میکردند. زنجیره تشکیلات و توتالیتراریسم از هم گسسته بود. برخلاف قبل از سقوط صدام، مسئولین اینک با ناز و نوازش و خواهش و التماس... با چنین اعضای برخوردار می کردند.

۲) قاچاق انسان در سازمان، پروژه محرمانه ای بود که هیچ کس از آن اطلاعی نداشت. مگر دست اندرکاران این امر. ما در سازمان هیچ کدام اطلاعی از این وضعیت نداشتیم، زیرا اگر چنین امری با البعاد گسترده آن علنی می گشت، تأثیر منفی شدیدی روی افراد و اعضای سازمان می گذاشت که با انگیزه ای سالم و آرمانگرا به سازمان پیوسته بودند. بنابراین به همه افرادی که با شیوه قاچاق انسان به اشرف آورده بودند تأکید شده بود که به هیچ کس، حتی فرماندهان بالا نباید از چنین موضوعی سخن بگویند. به همین دلیل هیچ اطلاعاتی در این باره درز نکرد. در میان افرادی که به شیوه قاچاق انسان به سازمان کشانده بودند، افراد بزه کار و معتاد و قاچاقچی... و حتی «زورگیر» هم وجود داشت. این را در سازمان هم گفته بودند (فردی بنام «حسن» زورگیر اهل تهران، که تیپ و حالت و راه رفتن و صحبت کردنش، اساساً تغییر ناپذیر بود. برای اولین بار او را در نشست رهبری در سال ۸۱ دیدیم. او هیچ چیزی از سازمان و... نمی دانست. در سالن و در نشست رهبری، راه افتاده و به همه جا سرک می کشید. گویی به یک کمپ نفریحی و یا پلاژ ساحلی... آمده است، اورفت سراغ مهدی ابریشمی (بدلیل پوشیدن کت و شلور و کراوات، بین هم برجسته بود) و از او بعنوان یک شخصیت مهم، یک امضاء بر روی کاغذی گرفت! (مثل امضاء گرفتن از ستاره های هنری و ورزشی) این باعث تعجب و خنده بچه ها در سالن نشست شده بود. سپس همین فرد در قراقرگاه العماره، زیر دست احمد دانشور در مهندسی و سپس محمود فخر در توپخانه سازماندهی شد. او تازه فهمیده بود که به تله افتاده است و نمی خواست در سازمان بماند و دست به خودکشی زده بود. جمیله فیضی فرمانده قراقرگاه العماره (همایون) برای او که در آسایشگاه استراحت می کرد یک دسته گل فرستاده بود. و از بچه ها می خواستند که به عیادت او بروند؟، تابندین شیوه او را در سازمان نگه دارند! زیرا مرده او بدر سازمان نمی خورد و تا جایی که می شد باید حفظ اش کرد تا در ارتش بماند. رجوی در آخرین نشست در اشرف چند روز پیش از حمله امریکا به عراق در سال ۸۲، با لایه های قدیمی سازمان، با سوء استفاده از چنین امری (خودکشی حسن زورگیر که با قاچاق انسان به اشرف کشانده، و هیچ راه خروجی تا قبل از سرنگونی صدام نداشتند) بالحن کین و نفرت و برای تهییج کردن دیگران و فضا سازی بر علیه من گفت: «می بینید جنسیت چه بلایی سر آدم می آورد؟! نفر بدلیل مسائل «جنسی» و «زن» دست به خودکشی می زند!» من می دانستم جز افراد معدودی، کسی از جریان حسن با خبر نیست و رجوی با سوء استفاده از خودکشی یک زورگیر، که نمی خواست در عراق و العماره و در ارتش آزادبیش بماند و از ابتدا هم با همین نیت نیامده و سرش کلاه گذاشته و به اشرف کشانده اند. می خواهد کس دیگری که در این نشست است را لجن مال کند. بویژه اینکه در شرف حمله امریکا به عراق هستیم اینگونه دوجایه خوری می کند هم دیگران را تحریک می کند بر علیه یک سوژه!، هم به من پیام می دهد که رابطه من (رجوی) با تو همین است! (لجن مالت می کنم). تا من هم خودم را، در این بزنگاه حمله امریکا تعیین تکلیف کنم! کما اینکه بعد از همین نشست، برخوردهایی از این دست، با توهین و تحقیر شروع شد. همانطور که مهوش سپهری در سال ۷۸ در نشست های تحت عنوان «زیر میزیم» به من گفته بود، لجن مالت می کنیم! اینبار رجوی خودش به این شکل پیام می دهد... در اینجا مجال پرداختن به این موضوع نیست.

۳) پدیده قاچاق انسان عملاً پس از فروغ جاویدان شروع شد. بر روی اینترنت نام و عکس و سخنان کسانی که باین شیوه به عراق و به اشرف کشانده شده اند موجود است. تعدادی از این افراد در همان مقرّ ما «اف ششم» بودند. پس از جدا شدن از سازمان درآلبانی، اخباری که در این زمینه توسط سایر جدا شدگان درآلبانی می شنیدیم. حجم و گستردگی چنین امری برایم شوکه کننده بود. ما نمونه هایی را می شنیدیم که اساساً باورکردنی نبود. و تازه می فهمیدم که ما اینهمه سال در اشرف از چنین مسائلی بی اطلاع بودیم. بی دلیل نبود که رجوی می گفت: «محفل شعبه سپاه پاسداران است.» او راه درز اطلاعات را با این قانون مخوف بسته بود.

به کجا رسیده ایم که باید با قاچاق انسان و آدمربایی و بعضاً با خرید برده و ... عضو گیری کنیم.

غ- غ درمهرماه سال ۹۴ از سازمان جدا شد و خود از زندانیان سیاسی رژیم خمینی، و زندانی سال ۷۳ پروژه رفع ابهام هم بود می گفت: «داود قنبری» ام قدیم که «سه سالها در مقر ما بود سازمان او را با همین شیوه قاچاق انسان از اروپا به عراق و اشرف کشانده است. داود به من می گفت: «برای کسب پناهندگی به اروپا رفته بودم. سازمان مراجعه کرد و گفت ما کمکت می کنیم برای اینکه به تو پناهندگی سیاسی بدهند اما برای چنین کاری باید دوسه ماه بروی عراق. تا ما بتوانیم برای تو یک سابقه و کیس سیاسی درست کنیم.» داود می گفت: «من حتی هوادار هم نبودم و سازمان را هم نمی شناختم. با اینحال پذیرفتم برای پذیرش پناهندگی دوسه ماه به عراق بروم. اما این دوسه ماه، سه بیش از بیست سال طول کشید. در ماههای اول من هنوز فکرمی کردم که سازمان دارد من را آزمایش می کند که آیا هوادار شده ام یا نه؟! و در این فکر بودم که یک روزی می رسد که می گویند پناهندگی ات حل شده و می توانی بروی! و آزمایش من تمام می شود!» همین دوسه ماه، الان رسیده به اینجا که در لیبرتی است.»

یک ربع قرن داود را با شیوه عملیات جاری و نشست جمعی، و تهدید شمشیر داموکلس (زندانی ابو غریب) و سپس اشرف در محاصره و لیبرتی و اعزام قطره چکانی، نگه داشته اند! و وقتی داستان داود را شنیدم، دلم خیلی برای او سوخت! زیرا همیشه برایم سوال بود که او چرا تا این حدّ بلحاظ فردی بی تفاوت، خنثی و پاسیواست. کاش سازمان هزاران بار عاشقانش و هم نسلان من را در اشرف شکنجه می کرد، اما با مردم عادی چنین کاری نمی کرد! ما برای چنین اعمال نامشروعی به سازمان نیامده بودم! چنین کارنامشروعی، توی سر ما می خورد که با عشق و آرمانگرایی و پذیرش دستگیری و شکنجه شهادت به سازمان پیوسته بودیم. اینک در کنار ما کسانی هستند که سازمان با فریب و نیرنگ آنها را به تشکیلات آورده، و تبعات بعدی چنین اپورتونسمی را هم در مناسبات سازمان باید مایپر دازیم و پرداختیم.

غ- گ یک زندانی سیاسی دیگر خمینی، سال ۹۵ از سازمان جدا شده و درمهرماه ۹۶ می گفت: «داود قنبری هم سال ۷۳ زندانی بود هر بلایی سر او آورده اند. یکبار سه ماه تحت برخورد بود و در نشست ها به او تهاجم می کردند. سازمان پاسپورت او را به کس دیگری داده بود تا از اشرف خارج شود و داود دیگر پاسی نداشت.» این هم یک نوع دیگر از موارد رفع ابهام سال ۷۳! گویی داود قنبری باید برای سازمان رفع ابهام کند که در سازمان ماندگار خواهد شد و دیگر سخنی از قاچاق انسان و پاسپورت و ... بمیان نیاورد!



از چپ داود قنبری زندانی سال ۷۳ هم بود - نفروسط خسرو افشون، درآلبانی از سازمان جدا شد - سمت راست صفدر هم زندانی سال ۷۳ و هم اتاق ما بود. نفرات پشت سر آنها داود سندنجدی و امیر رحیمی هم از زندانیان سال ۷۳ بودند.

کسانی که در تشکیلات سازمان نیستند و یا اطلاعات بسیار کمی بدلیل توتالیتریزم حاکم بر اشرف دارند. اغلب نمی دانند که در عکسهای دسته جمعی! و یا در نوارهای ویدئویی از نشست ها و مراسم سازمان، ما با چنین وضعیتی روبرو هستیم، در هر عکس یا زندانی ۷۳، یا بشیوه قاچاق به سازمان کشیده شده اند و یا سوژه های نشست ها ی سرکوب در تشکیلات هستند. به همین دلیل درآلبانی سازمان بهنگام فیلمبرداری، همه را از پشت سر نشان می دهد، زیرا اعتمادی نیست و فردا ممکن است جدا شوند.

۴) درآلبانی تازه می فهمیدیم که چه افرادی به شیوه قاچاق انسان به سازمان آمده اند و کم کم دستم می آمد. حداقل بیش از ۱۰۰۰ تن به همین شیوه قاچاق انسان به سازمان کشیده شده اند. در ماه های اولیه سال ۸۲ پس از سرنگونی صدام، سیستم پذیرش قبلی، که فجایع بسیاری به همین دلیل قاچاق انسان در آنجا رخ داد را جمع کردند و تمام نیروهای پذیرشی را بین ۱۲ مرکز تقسیم کردند. و بیش از ۴۰ نفر پذیرشی جدید، به غیر از پذیرشی های قبلی که نزد ما بودند، به مقر ما (فرماندهی ششم) تحویل دادند.

حتی در گزارش انستیتو تحقیقات دفاع ملی آمریکانیز مسئله قاچاق انسان آمده است:

گزارش کامل انستیتو تحقیقات دفاع ملی آمریکا

«که یک (RAND) تحقیق انجام شده در این گزارش برای دفتر وزیر دفاع آمریکا صورت گرفته است. تحقیق در انستیتوی تحقیقات دفاعی ملی ... مرکز تحقیقات و برنامه ریزی است و از جانب دولت فدرال آمریکا تأمین مالی میشود و مورد حمایت دفتر وزیر دفاع، ستاد مشترک، فرماندهی نبرد می باشد W۷۴۷۸H-۰۶-C-۰۰۰۲ متحد، نیروی دریایی، سپاه تفنگداران دریایی، آژانس های دفاعی، و جامعه اطلاعاتی دفاعی تحت قرارداد ... انجام پذیرفته است.

... عوامل متعددی نشان میدهند که بازگشت به ایران برای بدنه سازمان مجاهدین خلق مناسب است. اولاً تعداد قابل ملاحظه ای از بدنه سازمان در عراق به خاطر روش فریبکارانه سازمان مجاهدین خلق در جذب نیرو هم اکنون در اردوگاه اشرف هستند. برای مثال، به ایرانیانی که توسط نیروهای صدام در خلال جنگ ایران و عراق اسیر شده بودند قول داده شده بود که اگر از اردوگاه اسرای عراقی ها به مقرهای سازمان مجاهدین خلق بروند به ایران بازگردانده خواهند شد. به ایرانیانی که در کشورهای ثالث بودند گفته شده بود که برای آنان پناهندگی در کشورهای اروپایی گرفته خواهد شد. به آنها همچنین پیشنهاد کار به عنوان مترجم بعلاوه پیشنهاد زمین و همسر داده شده بود. برخی ایرانیان با این پیشنهاد که میتوانند با اعضای خانواده خود آزادانه دیدار داشته باشند اغفال شده و به اردوگاه سازمان مجاهدین خلق برده شدند. بقیه که برای خارج شدن از ایران به قاچاقچی پول پرداخت کرده بودند نهایتاً متوجه شدند که به جای رسیدن به مقصد معین شده به اردوگاه سازمان مجاهدین خلق برده شده اند. اگر چه ارقام دقیق مشخص نیست، ولی حدس زده میشود که حدود ۷۰٪ از اعضای سازمان مجاهدین خلق در عراق بعد از مستقر شدن سازمان در عراق به آن پیوسته و به میزان زیادی از علاقه آنان به سازمان کاسته شده است. بسیاری از آنها قربانیان اقدامات فریبکارانه جذب نیرو بوده اند».

شیوه گروگانگیری مافیایی رجوی

انتقال غیرقانونی افراد به عراق؟

۵) پدیده قاچاق انسان تنها به این افراد و چنین شیوه ایی خلاصه نمی شد. و در واقع اساس کار سازمان، از آغاز ورود به عراق همین بود. اما رجوی توانست با بهره گیر از محاصره و حفاظت اشرف توسط آمریکا و عدم خروج از قرارگاه اشرف و سپس با تهاجمات دولت مالکی و کشته و مجروح دادن در این سالیان، همه عملکردهای نامشروع در اشرف راتحت الشعاع قرار داده و بپوشاند. درحالیکه هیچ کس در سازمان نیست که کیس معمولی برای ورود به عراق داشته باشد؟ همه افراد، حتی کسانی که پاسپورت اروپایی داشته و از اروپا، آمریکا و آسیا به عراق و سازمان آمده اند. بصورت غیر قانونی وارد عراق شده اند و ورودشان در فرودگاه عراق مهر نخورده است! این شیوه رجوی بود تا هرکسی بخواهد جدا شود؛ باید طبق قانون، بدلیل ورود غیرقانونی به عراق، ۸ سال رادزدندان سپری کند! هیچ یک افراد، بدلیل اعتماد به سازمان ویی اطلاعاتی از قوانین عراق، در جریان چنین مسائلی نبود. و اساساً سرچنین مسائلی در زمان صدام، باز نمی شد. همچنین در سازمان از سال ۷۵ به بعد همه پاسپورت ها و یامدارک قانونی پناهندگی افراد را گرفتند. چنین تله ایی که سازمان سر راه هرکسی کار گذاشته بود، چیزی جز اعمال مافیایی نیست. به همین خاطر در عراق کسی را به هویت فردی نمی شناختند و به اسم «جماعت رجوی» نام می بردند. ما در عراق هیچگونه استاتوی قانونی نداشتیم. زیرا رجوی چنین قراردادی را باصدام بسته بود. او از همان آغاز فکر همه جای آنرا کرده بود. چنین روحی از تنظیم رابطه با عاشقان و مردم و خلق قهرمان و اصول و ارزشهای سازمان و قوانین بین المللی، چیزی برای مشروعیت رجوی و عملکردش باقی نمی گذاشت! بنا بر این او پیش از اینکه به عراق بیاید؛ به این ورطه سقوط کرده بود. اینکه برگردیم به عقب و ببینیم او از چه زمانی اینچنین سقوط کرده، خود بحث و مقوله دیگری است.

۶) ستاد داخله* در سازمان تلاش می کردند افراد را جذب کنند، افراد این ستاد به هر نحوه ممکن به ایران زنگ زده و متناسب با وضعیت فرد (بیکار، معتاد، فقیر و در مانده و یا به هر نوعی که مخالفتی با رژیم داشته باشند...) ابتدا به آنها می گفتند که ترکیه بیاید تا برای آنها پاسپورت تهیه کرده و آنها می توانند در یک کشور اروپایی کار و زندگی کنند. سپس در ترکیه به آنها می گفتند باید برای یک دوره چند ماهه به عراق و کمپ اشرف بروید تا کیس شما را بتوانیم حل کنیم و از آنجا شما را به اروپا می بریم. و بدین شکل افراد را به سیستم پذیرش منتقل می کردند. به همین دلیل است که در پذیرش سازمان، بدلیل اعزام با فریب و دغل و واکنش ها و مقاومت افراد مورد نظر در مقابل این عملکردها، فجایع زیادی رخ داد!

زیر نویس: ستاد داخله*: ستاد داخله پیش از سرنگونی صدام عنوان دروغی بود برای توجیه عملیات نظامی در داخل ایران. به عبارتی اعضای تیم های عملیاتی در پایگاه های مختلف سازمان در عراق آموزش می دیدند و برای عملیات با کمک استخبارات و ارتش عراق در مرزها، بدخل ایران می رفتند و پس از انجام عملیات به عراق و پایگاه های سازمان بازمی گشتند. ما حتی یک نفر عضو یا ... در داخل ایران نداشتیم چه رسد به ستاد داخله؟ ستاد عملیات داخل در اشرف و بغداد و در پارسین و یا در مقرر رجوی مستقر بود.

پس از سرنگونی صدام، ستاد داخله دیگر موضوعیتی نداشت. و از این پس ستاد داخله بعنوان ارتباطات با ایران و خانواده ها و جذب نیرو و کشاندن افراد به سازمان و تشکیلات فعالیت می کرد.

ل- ل در سال ۹۵ می گوید: «فردی بنام شیرزاد (اسم مستعار) بیکار روانی و معتاد بود. او کارت قرمز داشت (یعنی اگر کسی را هم بگنجد مجرم نیست) او را با تلفنی که توسط زن مسئولی در سازمان از آلمان به ایران زده می شود می پرسد: «جوان ندارید؟» و در پاسخ خانه مزبور که شماره تلفنش را داشتند، گفته ما جوان نداریم اما در همسایگی مان یک نفر هست و شیرزاد را معرفی می کند. زن مسئول در سازمان در آلمان پشت تلفن میگوید: «ویزا بگیر بیا ترکیه ما از آنجا تورا میبریم اروپا و کار و پول میدهیم.» او می آید ترکیه و در آنجا می گویند باید بروی عراق و به این شیوه او را فریب میدهند. و بعد، از عراق نمیتوانست بیرون برود، تا صدام سرنگون شد و برای اولین بار که فضای سرکوب دوران صدام شکست شیرزاد داستان خودش را بازگو کرد! او کماکان در اشرف هم دنبال تریاک بود، همیشه از آرزویش، که بدست آوردن تریاک بود حرف می زد».

او اضافه کرد: «فاطمه غلامی که از فرماندهان پذیرش که گرد بود و قد کوتاهی داشت و یکبار هم بدلیل رابطه جنسی اش او را تنزل رده داده و اچ (هودار) کرده بودند، به من گفت: «ببین سازمان چکار کرده که «معتاد» هم جذب سازمان می شوند؟! و من که از وضعیت ایران خبر داشتم گفتم: «آوردن معتاد کاری ندارد! چرا قشر تحصیل کرده نمی آید؟ من نظرم برخلاف شما است!»

(فاطمه غلامی احتمالاً همان زنی است که در پذیرش با رضا تابع هم رابطه... داشت. رضا تابع هم در سیستم پذیرش بود. سال ۸۷ از سازمان جدا شده و در یونان در خانه بدلیل بیماری فوت کرد و کسی هم خبردار نشده بود که فوت کرده است. همسایه ها از بوی جسد فهمیده بودند که مرده... رضا تابع پیش از رفتن از سازمان در مقر ما بود. و در مصاحبه با دولت عراق در خارج از اشرف، همراه با محمد خدابنده و ۹ تن دیگر از سازمان جدا شدند.)

۷) در مقر ما (اف یکم) شاهرخ امیری که در ژاپن کار خوبی هم داشت، توسط برادرش صمد که از اعضای قدیمی در سازمان بود برای دیدار با او ۱۵ روزه اشرف دعوت شد. و اکنون ۱۵ سال است که آنجاست! یوسف و امین تلاوتی دوبرادری که با فریب به عراق کشیده شده اند نیز در مقر ما بودند. هم چنین افراد دیگر...



شاهرخ امیری سمت راست- سمت چپ جمشید قلی زاده هم سال ۹۵ از سازمان جدا شد.



شاهرخ امیری سمت چپ

صمد امیری برادر شاهرخ امیری



امین (اسفندیار) تلاوتی سمت چپ- ایوب لرستانی نیز در سال ۹۵ از سازمان جدا شد



سمت چپ یوسف تلاوتی در کنار زهره اخیانی مسئول اول سازمان

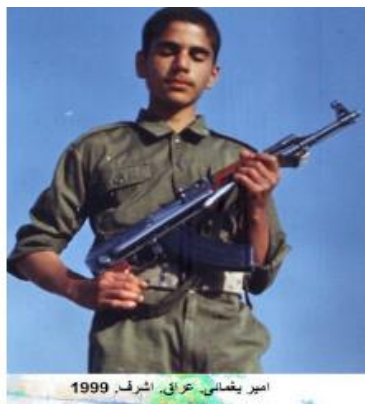
ق - س می گوید: شاهرخ امیری برادرش به او می گوید: «۱۵ روز بیا اینجا و بعد برو» او که در ژاپن کار خوبی داشت به اشرف می آید اما دیگر نمی تواند برگردد. این تله سازمان برای کشاندن او به اشرف بود که توسط برادر شاهرخ به اجرا درآمد.

۸) محمود ظریف برادر حسن ظریف (۲۲ سال زندانی سیاسی) هم که یک فرد عادی بود. توسط برادرش که از زندان آزاد شده بود به سازمان کشیده شد. محمود می گفت: «برادرم در گذشته برای من خدا بود. اما وقتی مرا به سازمان کشید و اشرف و مجاهدین را دیدم، از برادرم که چنین کاری با من کرد متنفرم.» محمود ظریف در اوایل ورود یکبار به ایران رفت و چند نفر معتاد را برای سازمان به اشرف آورد. او پس از سرنگونی صدام از سازمان جدا شد.

۹) علی معیاری که درآلبانی از سازمان جدا شد، بدلیل اینکه زیر سن قانونی به اشرف کشانده شده بود، بتول رجایی و سید المحدثین دراین باره درگیر بودند تا بتوانند توجیهی برای ورود به ارتش و اشرف بیآورند و به امریکایی ها ارائه کنند. چون موضوع قاچاق انسان و افراد زیر سن قانونی، برای سازمان مسئله حقوقی ایجاد کرده بود. علی درسال ۹۴ و خواهرش نسرین معیاری درسال ۹۵ هم ازسازمان جداشدند.



۱۰) امیر وفا یغمایی پسر اسماعیل وفا یغمایی نیز درسن ۱۵ سالگی به ارتش آزادیبخش وارد شده بود.



امیر یغمایی، عراق، اشرف، 1999



مریم رجایی، امیر یغمایی، اسماعیل وفا یغمایی (پاریس)، اور سوزان 1996
پیکسل پند، پسر به عراق اعزام شد

محمد وسعید اخوان برادران دوقلو در ۱۵ سالگی به عراق و اشرف کشانده شدند. محمد درسال ۹۲ در لشکر فدایی بدست مزدوران رژیم کشته شد. ویدروبرادر دیگرش درسال ۹۵ از سازمان جدا و در پاییز ۹۶ از آلبانی به اروپا رفتند.



۱۱) رجوی می گفت: « سال ۶۹ بدلیل جنگ وحمله امریکا به عراق، کودکان را از اشرف و عراق خارج کردیم! اما پس از حمله امریکا به عراق و سرنگونی صدام در سال ۸۲، مستقل از انامنی عراق در اشرف و لیبرتی هم امنیت نبود. سازمان کودکان زیر سن ۱۰ سال را در اشرف نگه می داشت. زیرا اینبار همانطور که مهناز شهنازی تأکید می کرد: «حتی یک نفر که بیاید و اضافه شود به ما، این تضمین جان رهبر نیست.»

زهر رجبی سال ۴-۸۳ درس ۱۵ سالگی به ارتش آمده بود. و در ۱۹ فروردین ۹۰ توسط مزدوران عراقی کشته شد.

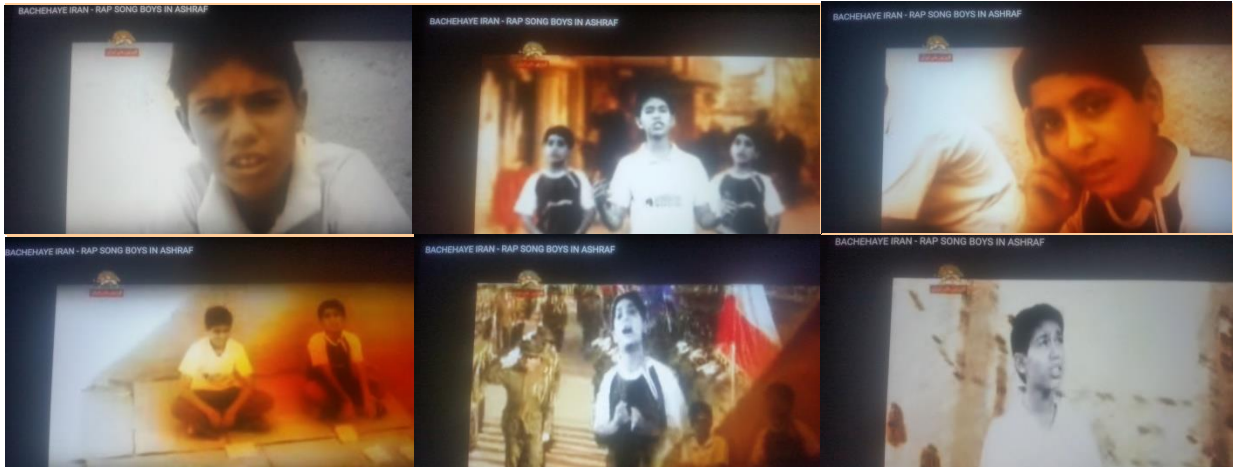


نشریه شماره ۷۹۲ مصاحبه صفورا سیدی که ۱۶ سالگی به ارتش آمده است:



برای اینکه مسئله حقوقی آوردن افراد زیر سن قانونی در رابطه با امریکا و سازمان های حقوق بشری برای سازمان پیش نیاید. البته سناریو آنها از پیش تعیین شده بود که بگویند ما در ایران تحت تعقیب بودیم و احتمال کشته شدن داشتیم و اینجا هم بعنوان مهمان حضور داریم و به این جهت مرکز آموزشی پارسیان برای این کودکان درست کردند و من خودم در یک نوبت طبق آنچه گفته شده بود کتابهای درسی جاری در ایران را با زیراکس در ۱۵ نسخه تکثیر و تحویل مسئولین دادم.

کودکانی که سن ۱۰ سالگی پس از سرنگونی صدام برای دیدار به اشرف آمده و خانواده آنها در اشرف ماندگار شدند یا فرزندشان را در اشرف باقی گذاشتند اکنون جزء اعضای سازمان و ارتش آزادیبخش هستند. آنها در سنین ۱۵-۱۴ سالگی هم در مراسم کاندید عضو سوگند خوردند. در سنین کودکی هم با ترانه رپ برای سیمای مقاومت برنامه اجرا می کردند که تصاویر ضمیمه است:



چنین کودکانی در اشرف بزرگ می شدند وبعد در لیبرتی هم برنامه های ترانه های رپ اجرا می کردند:





۱۲) مرتضی میر موسوی بدلیل قتل از ایران فرار کرده و به عراق آمده بود. او اهل شمال و فردی روستایی و بسیار ساده و زحمتکشی بود. اما وقتی عصبانی می شد دیگر قابل کنترل نبود. اگر کسی درسالن پایش به او می خورد در ذهنش این بود که: «به او گفته اند (سازمان و مسئولین) که به من بزند.» و همین باعث از کنترل خارج شدن او می شد. او در این زمینه حساسیت داشته و سر همین مسئله تعادلش را از دست می داد. این اتفاق بندرت پیش می آمد و همه بچه ها او را دوست داشتند زیرا بسیار ساده و رو بود. احتمالاً در شرایط عدم تعادل مرتکب قتل شده است.

۱۳) اسامی بیش از ۳۵۰ تن از افرادی که با قاچاق انسان به سازمان کشانده شده اند را توانسته ام جمع آوری کنم. این افراد جدای از میلیشیاهایی هستند که با فریب مسافرت کوتاه و برای دیدار با پدرمادر در اشرف به عراق کشانده شده اند.

۱۴) یوسف اسلوتی (نام فامیل دقیق نیست- پادم رفته است) اهل سیستان و بلوچستان که تازگی از سازمان جدا شده، در ۱۵ شهریور سال ۹۶ گفت: «من سال ۸۱ از دوی با فریب سازمان بعنوان دادن شغل و... به عراق و اشرف کشانده و ۱۵ سال از عمر من را در اشرف و لیبیری تلف کرد. او توانسته بود پس از جدا شدن از سازمان!، مینسک پایش را توسط رمسای جراحی کند؟. حتی در آلبانی نیز مسائل پزشکی او توسط سازمان نیز حل نشده بود.

سازمان که از قبل می دانست اومی رود او را اخراج کرد تا به او پول و هزینه زندگی ندهد. سازمان به او گفته بود: «چرا هرکس با تو می رود بیرون، بعدش از سازمان جدا می شود؟. مسعود، رفیع محمد و...»

ل- الف در ۲۷ شهریور ۹۶ گفت: «من می خواستم برای کار به پاکستان بروم دوست بلوچی من گفت برو سازمان و از آنجا می روی اروپا و در آنجا هم در مواقع میتینگ ها یا کار سیاسی کمک شان می کنی. من هیچ شناختی از سازمان نداشتم اسمش را هم نمی دانستم. از سیاست هم هیچی سرم نمی شد. وقتی رفتم پس از مدتی عاشق رجوی شدم و برایشان کاری کردم و حتی به کسانی که تن به تشکیلات نمی دادند من از سازمان دفاع می کردم.

ما سری هشتم پذیرش بودیم که در عید قربان سال ۸۱ در مقابل رجوی در نشست باقرزاده سوگند می خوردیم. تمام نفراتی که دسری هشتم که ۱۰۸ نفر بودیم با همین شیوه یعنی قاچاق انسان به اشرف کشانده بودند. از این ۱۰۸ نفر، ۱۰۱ نفر پس از سرنگونی صدام در اشرف از سازمان جدا شدند. ۳ نفر در لیبیری فرار کردند. جهاد و سرفراز و کامبیز و یک نفر دیگر هم در آلبانی از سازمان جدا شدند. این عاقبت آن ۱۰۸ نفر بود.



محسن هاشمی که علی ملک و انوشیروان و... رابه اشرف آورد، خودش در برگشتن در سیستان بلوچستان دستگیر و اعدام شد.

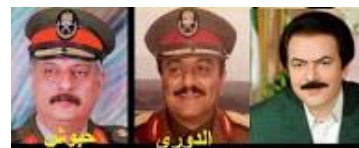
به مجید در پذیرش تهمت زدند که در کفش افراد کاغذی می گذارد که بر علیه رهبری و تشکیلات است. او را می برند و می زنند و می گویند که نفوذی وزارت اطلاعات است! در حالیکه دوستش که با من هم محفل بود می گفت: «مجید چنین چیزی ننوشته این اتهامات برای شوراندن جمع بر علیه مجید است تا او را بترسانند و در ارتش بماند.» مجید هم می گفت: «بدلیل اینکه به من تهمت نفوذی زده اند یک روز هم اینجا نمی مانم و نقشه فرار هم داشت.»

شیرینی پزی که ترک بود و برای ارتش شیرینی درست می کرد (در ارتش هم معروف بود که یکی از بچه های پذیرش شیرینی پز است و برای همه مراکز ارتش، آموزش شیرینی پزی گذاشته بود) و کار خوبی هم در ایران داشت به خودش می گفت: «آخه چرا پذیرفتم بیایم عراق و از اینجا بروم اروپا؟ من چه خری بودم که باور کردم و حالا در این دام افتادم. می توانستم با پولی که دارم، پاسپورت بگیرم و از ایران خارج شوم.» و مرتب به خوش فحش می داد. بسیاری از این افراد نمی خواستند در سازمان بمانند و با زندان و کتک و اتهام زنی نفوذی و مزدور وزارت اطلاعات، آنها را وادار به سکوت و ماندن در تشکیلات می کردند.»

دیدار حبوش و رجوی در اواخر سال ۲۰۰۰ یک سند تاریخی است

و

پشت صحنه و حقایق دیگری ...



دیدار حبوش و رجوی در اواخر سال ۲۰۰۰ یک سند تاریخی است. این سند حاوی نکاتی است که بدون آگاهی به پشت صحنه آن (اشرف) بصورت یک بعدی فهم می شود. و اینکه چرا رجوی ناچار است برای اثبات داشتن پایگاه اجتماعی به صدام، به شیوه قاچاق انسان بصورت گسترده روی بیاورد. برغم اینکه چنین نیروهایی معضلات بسیاری در تشکیلات ایجاد می کردند که تنها با تهدید و ارعاب، سرکوب و زندان و شکنجه و... می توان از پس آن برآمد. برغم نوک کوه یخی که از حقایق در تشکیلات می دانیم و درست به همین دلیل مانع از آن می شدند. حقایقی که از جدا شدن گردان آلبنایی ششیده ایم، خود زوایای بسیاری از این سند تاریخی را برملا می کند. قسمتی از «دیدار حبوش و رجوی در اواخر سال ۲۰۰۰» را ذیلاً می آورم:

«... حبوش: من راجع به این موضوع می خواهم صحبت کنم چون به عملیاتی که می خواهم پیرامون آن بحث و بررسی کنیم ارتباط دارد. در حزب بعث ما تجربه هایی داریم، به حکم تجربه عملیات مبارزه مخفی را همیشه عنصر معین و کمک کننده می دانستیم نه هدف اصلی جهت تغییر رژیم، من الان با شما برادر مسعود به عنوان میهمان و بازدید کننده صحبت نمی کنم و شما را به عنوان عضو فرماندهی حزب بعث عربی سوسیالیستی می دانم. از این رو هر چه دارم برای شما مطرح خواهم کرد، این دیدگاه من است نه آقای رئیس جمهور و نه رهبری حزب بعث، من اینجوری فکر می کنم، وقتی که می گویم «ما» منظور مجاهدین است. حبوش رو به اطرافیان می کند و می گوید: لطفاً اگر اشتباه گفتم حرف مرا تصحیح کنید. ما خیلی روی عملیات تأکید داریم، به طوری که ظاهراً با آن زندگی کرده ایم، شما برادر مسعود اگر اشتباه کردم حرف مرا تصحیح کن، طوری به عملیات نگاه می کنیم که ظاهراً فقط این اقدام است که رژیم آخوندها را سرنگون می کند. آنچه من جهت تغییر دادن رژیم آخوندها و ملت مسلمان ایران که یک ملت برادر و دوست باشد، به آن امید بسته ام و شما به عنوان مجاهدین خلق که فرماندهی حزب بعث و رهبری عراق به آن امید بسته است، این است: هنگامی که شما حکومت را در دست بگیرید، مدت زمان طولانی گذشته است و مجاهدین خلق پرچمدار چالش و جهاد حقیقی علیه رژیم بوده است. وقتی وضعیت را بررسی اطلاعاتی می کنیم و به خصوص از زمانی که ریاست سرویس را به عهده گرفتم، احساس می کنم که مجاهدین خلق خیلی روی عملیات تکیه می کنند، البته درست است که در زمینه های فرهنگی و عقیدتی و ایدئولوژی نیز کار می کنید و فعالیت هایی در صحنه های اروپا، پاریس و... دارید و من هم از راه مشاهده و خواندن گزارش های شما با آن فعالیت ها آشنا هستم. ولی احساس می کنم که محور کار شما عملیات است، خود جناب عالی گفتید که هفتم ژوئن روز انتخابات ریاست جمهوری در ایران است و شما می خواهید روی عملیات تکیه کنید تا روند انتخابات را به نفع خودتان تغییر بدهید، آیا ما باید فقط از این روش استفاده کنیم و بر آن تکیه بزنیم؟ حتماً شیوه های متعدد دیگری هم بایستی باشد. این عملیات باید در خدمت آن خط سیاسی باشد نه این که یک عامل اضافی باشد، باید عامل تأکید کننده و تضمین بخش باشد، شما به عنوان یک مجاهد خلق در سازمان مجاهدین خلق و ما به عنوان سرویس اطلاعاتی عراق نباید فقط در زمینه عملیات با هم همکاری کنیم. بلکه برای مثال باید با هم همکاری کنیم تا یک جریان جدیدی را بوجود آوریم و یا سازمان مجاهدین خلق فکر بکنند که با چه جناحی از جناح های ملی ائتلاف کند یا در مرحله تاکتیکی یا در مرحله استراتژیکی، و این دیگر به خود شما مربوط است.

... آن چیزی که من می خواهم بگویم این است که باید روی مردم تأثیر بگذاریم، ما چیزی را از شما پنهان نمی کنیم، برخی از عملیات هایی که مجاهدین خلق انجام می دهند (این را قبلاً هم به تو گفته بودم) باعث برانگیختن درد و شکوه و انتقاد مردم می شود و در برخی دیگر خوشحالی به وجود می آورد و شاید بعضی ها از این عملیات پشتیبانی و حمایت کنند.

آن چیزی که من می خواهم بگویم این است که بایستی از تمام اطراف و جنبه ها فشار وارد بیاوریم و عملیات [تنها] یکی از عوامل فشار می باشد، قبل از این که سراغ عملیات شهری برویم باید یک سری محاسبات را انجام بدهیم که آیا منافع و ضررهای آن را محاسبه کرده ایم یا خیر.

آن چیزی، آن محاسباتی که برادر مسعود و فرماندهی حزب بعث باید در رابطه با این عملیات به عمل آورند به این شرح است:

برای چه مدتی در این شهر باقی خواهیم ماند؟ چه دستاوردهایی در سطح اجتماع خواهیم داشت؟ آیا تجربه عراق در اشغال شهرها را مد نظر قرار داده ایم؟ آیا وقتی آن شهر را اشغال می کنیم، تأسیسات حیاتی آن را تخریب می کنیم و سپس از آن خارج می شویم و در نتیجه یک حالت نارضایتی

در مردم آن شهر به وجود می‌آوریم یا آن شهر را اشغال می‌کنیم و در آن مستقر می‌شویم؟ عملیات روی شهری که پایگاه مورد اطمینان مجاهدین خلق است، آیا تأثیری روی امنیت عراق نخواهد گذاشت؟ چرا که به هر حال امنیت عراق همان امنیت مجاهدین خلق است، آیا اشغال این شهر باعث خواهد شد تا یکسری از گروه‌های داخل این شهر، شهرهای دیگر را به اشغال خود درآورند و اشغال این شهر توسط مجاهدین باعث تشویق آنهاست یا این که وقتی وارد شهر می‌شویم باید شهید بدهیم و سپس از آن شهر خارج شویم؟ با توجه به این که در حال حاضر سلاح‌های پیشرفته‌ای در اختیار ایران است و سلاح‌های جدیدی نیز خریداری کرده‌است، آیا آخوندها اقدام به نابود کردن ستونی که وارد شهر شده نخواهند کرد؟ این سؤال‌هایی است که باید به آن پاسخ داده شود، تمام این جوانب را باید بررسی کنیم تا به نتیجه مطلوب برسیم، در این بحث این مطالب را مد نظر بگیرید و بدانید که من با شما هستم، شاید برادر مسعود بگوید این اقدام (که قبل از انتخابات باشد یا بعد از آن) فعلاً مناسب نیست، آیا اشغال این شهر باعث تقویت بنیادگرایی (محافظه کاران) یا اصلاح طلبان خواهد شد؟ شاید اشغال این شهر باعث تقویت و غلبه یک جناح علیه جناحی دیگر در انتخابات شود شما قبلاً به من گفته بودید هر کس که در انتخابات بیروز شود، در نهایت دشمن است، آیا این مسئله محاسبه شده است؟ من جواب می‌خواهم، آیا اقدامات دیگری موازی این عملیات انجام داده اید؟ آیا احزابی را که می‌توان با آنها ائتلاف کرد و قادرند روی انتخابات تأثیر بگذارند، شناسایی کرده اید؟ آیا فقط می‌خواهید انتخابات را به هم برزنیم یا این که روی انتخابات تأثیر بگذاریم؟ حیوش: بر می‌گردیم به بحث عملیات

....

مسعود رجوی: طبعاً آنجا شما گفتید کاملاً منطقی است، ولی من بیشتر از این را از شما انتظار داشتم و اگر این نبود که ملاحظه وقت شما را می‌کنم، در این مورد ساعت‌ها برایتان با جزئیات توضیح می‌دادم و به سؤالاتی که ممکن بود آن را مطرح نکنید پاسخ می‌دادم. بنابراین ابوحمد را مسئول کنید که همین ابهامات را رفع کند، در ضمن اگر چند دقیقه اجازه بدهید می‌گویم که ما استراتژی داریم که جامع جمیع وجوه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و.... است

حیوش: من می‌خواهم حرف شما را قطع کنم و بگویم که من می‌دانم که در سطح دانشجویان و بازرگانان و کسبه طبقه متوسط افرادی در داخل ایران دارند فعالیت می‌کنند.

مسعود رجوی: ما می‌خواهیم بگویم که آنها چه چیزهایی کم دارند....

حیوش: می‌خواهم بدانم نیروهایی که در داخل دارید، چقدر می‌توانند بدون انجام عملیات روی انتخابات تأثیر بگذارند؟ این سؤال من است، عملیات را کنار بگذارید، ما می‌دانیم چه تأثیری دارد.... فعلاً عملیات را کنار بگذارید ما می‌خواهیم بدانیم که مجاهدین چقدر می‌توانند روی روند انتخابات تأثیر بگذارند؟

مسعود رجوی: این مثل غذایی است که گوشت نداشته باشد، یعنی فقط سالاد داشته باشد....

حیوش: خیر، خیر اگر فرضاً این عملیات انجام شده، آیا نیروهایی که در داخل دارید فعال خواهند شد؟ مسعود رجوی: طبیعی است.

....

حیوش: ما در گذشته یکسری عملیات انجام دادیم، مثلاً عملیات سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ و یا سال ۱۹۹۸، این عملیات چه تأثیراتی روی تشکیلات شما در داخل گذاشت؟

مسعود رجوی: (۱) بی ثباتی رژیم را برای تمام مردم بر ملا کرد؛ (۲) تضادهای خودشان (رژیم) را تشدید کرد؛ (۳) نیروهای ما را فعال کرد؛ (۴) مردم ایران را رادیکالیزه‌تر کرد، یعنی به میزان زیادی پروژه استعماری را برای این که آلترناتیو آمریکایی بیرون بیاید، سوزاند.

حیوش: آیا پس از آن عملیات، علائمی دال بر پیوستن مردم به مجاهدین مشاهده کرده اید؟

مسعود رجوی: قطعاً بیابید به ارتش آزادیبخش و بینید برادران ابوحمد و.... می‌دانند تعدادشان زیاد شد.

حیوش: درصد می‌خواهم، آیا یک جهش کیفی داشتید؟

مسعود رجوی: آری

حیوش: خوب است، من همین را می‌خواهم. (حیوش از ابوحمد سؤال می‌کند)، چند درصد افزایش نیرو داشتند؟

ابوحمد: آمار داریم که تعدادی از نیروهایشان از داخل آمدند و در اینجا به سازمان پیوستند و ما مقایسه یا آمار راجع به افراد جدید نداریم.

حیوش: نخیر، من می‌خواهم یک مقایسه و آمار داشته باشیم که آیا وقتی عملیات انجام می‌شود تعداد نیروهای پیوستنی زیاد می‌شود و وقتی عملیات کم می‌شود به تبع آن پیوستن نیروها نیز کاهش می‌یابد.

مسعود رجوی: به شما عدد دادم، فقط از منطقه شمال دستگیر شدگان فقط ۱۲۰ نفر بودند فقط منطقه شمال، یعنی این ۱۲ برابر سال قبل است، آن چیزی که من برایتان خواندن فقط حرف ما نبود....» پایان متن دیدار حبش و رجوی

همین جا است که سوال اصلی در مورد جنب اینگونه افراد مطرح می‌شود. برغم شرایط ودلایلی که حاکی از این بود که عملاً راه سرنگونی بسته بود. علت نیازمندی سازمان به اینگونه نیروها چیست؟! در واقع گفتگوی مسعود رجوی با حیوش - رئیس سرویس کل اطلاعات رژیم صدام در پاییز سال ۱۳۷۹ نیز در همین رابطه قابل فهم و بررسی است. مسعود رجوی تقاضای پیگیری و تحویل گرفتن دوفر از مجاهدین اشرف را، که توسط جلال طالبانی به گروگان گرفته شده اند را با حیوش مطرح می‌کند. اما برای قدرت نمایی و نشان دادن پایگاه اجتماعی و ابعاد بالای پیوستن نیروها به مجاهدین و ورودی ارتش آزادیبخش، آمار بسیار مبالغه آمیزی می‌دهد که خودش هم خوب می‌داند اساساً چنین آماري قابل تَدقیق و بررسی نیست؟!.

مسعود رجوی به حیوش می‌گوید: «... اگر طالبانی فقط با ما دشمنی نمی‌کرد، عملاً برای ما خیلی با ارزش بود، حداقل اگر بین ما و دشمن ما بی طرف بود، خوب می‌شد. در تابستان گذشته، دست کم ۱۲۰ نفر از کسانی (مجاهدین) را که می‌خواستند از طریق منطقه تحت کنترل او از داخل ایران به عراق بیابند دستگیر کرد.»

کاراطلاعاتی رجوی، برای فریب حبوش

با خواندن این قسمت از دیدار رجوی و حبوش، برایم خیلی عجیب بود که رجوی تا این حد به آنها دروغ بگوید. در واقع رجوی می خواهد بدین وسیله به حبوش و صدام القاء کند که تنها از طریق یک مرز کردستان عراق و آنهم از بخش تحت کنترل بسیار محدود جلال طالبانی، که دشمن سازمان است و با رژیم آخوندی همکاری می کند. در سه ماه تابستان، ۱۲۰ تن را بهنگام پیوستن به رجوی و قرارگاه اشرف دستگیر شده اند! تا بدین وسیله حبوش هم جواب سوالی که قبلاً درباره میزان جذب نیرو و پایگاه اجتماعی سازمان کرده بود را بگیرد! درخت گردکان به این بزرگی، درخت هندوانه الله و اکبر...! زیرا برای دریافت ۵۰ میلیون هزینه سالانه... از صدام، نیازمند این آمار و ارقام است. این بحث آنقدر عجیب است که حتی رجوی در طی این سالیان هرگز از چنین موضوعی با ما در نشست های خودش صحبت نکرده بود. نه بدلیل اینکه مسئله امنیتی است! بلکه بدلیل این حقیقت عریان که، همه ما می دانیم چنین آماری (۱۲۰ نفر در عرض ۳ ماه تابستان فقط از سمت کردستان و محدوده جلال طالبانی) آنقدر مضحک است که رجوی می فهمد نباید چنین آماری از پیوستن نیرو به ما بدهد. نمی توانست برای ما چنین لاف و گزاف بیاید. راستش اگر باخودش بود و امکانش بود خیلی هم دلش می خواست که بگوید، حقیقت این است که ما آنقدر طی این سالیان در عراق نیروی جدید ندیده ایم که به افراد با سابقه حضور ۱۰ سال در تشکیلات، هنوز می گوئیم، نیروهای جدید الورد؟! اگر این سیل ورودی که ۲۰ نفر در تابستان در یک منطقه کردستان عراق حقیقت داشت، دیگر نیازی نبود سازمان بدنبال شکار افراد معتاد - در مانده از فقر و بیکاری و لمین و حتی عناصر زورگیر و محکومین فراری... باشد. کما اینکه در سالهای پس از صدام هم هدف جذب نیرو، نه سرنگونی، بلکه ایجاد زنجیره و حلقه ای انسانی در گرداگرد رجوی و برای حفاظت رهبری در شرایطی که حفاظت و کنترل اشرف به دست امریکایی ها افتاد. از طرفی صرفاً نمایش پایگاه اجتماعی سازمان برای زدوبند های سیاسی بود و لا غیر!

اگرچه موضوع بحث قاچاق انسان است، اما در ابتدای متن مذاکرات، حبوش روی کار سیاسی و اجتماعی داخل ایران و مردم بعنوان استراتژی تأکید می کند! و کار نظامی را اقدامی تاکتیکی می داند. حبوش تأکید بر ائتلاف با سایر سازمانها و گروهها و احزاب می کند. و رجوی پس از این دیدار با طرح «جبه همبستگی ملی» را مجدداً اعلام می کند. این رانه رجوی، بلکه صدام و حبوش روی میز قرار می دهند. و الا برای ما در درون تشکیلات محرز بود که ماهیچ اعتقادی به تشکیل جبهه همبستگی ملی نداریم. مگر اینکه جبهه همبستگی ملی، مشابه شورای ملی مقاومت، مطلقاً در چهار چوب رجوی عمل کند! رجوی و مسئولین به طنز و تمسخر می گفتند: کدام حزب و سازمان و گروه و شخصیت مبارز؟ هر کسی هم که مبارز باقی مانده در شورای ملی مقاومت است!

عواقب فاجعه بار قاچاق انسان توسط رهبری عقیدتی

عواقب چنین عضو گیریهای (اسیران جنگی عملیات سازمان، اسیران جنگی اسرای ایران در عراق، قاچاق انسان با فریب کار ویا کیس پناهندگی اروپا حتی در مواردی با وعده اینکه: « آنجا زن خیلی زیاد است وزن می دهیم»... از کشورهای هم مرز با ایران، اعزام معتادین و مجرمان و کسانی که پرونده بیماریهای روانی و عصبی داشتند...) به بحرانهای سازمان وجه دیگری بخشید که روابط اخلاقی و لمپنیسم و دزدی و... جزئی از مشکلات تشکیلات گشت و به همین دلیل وجود زندان و شکنجه و سرکوب و ارباب لازمه برخورد با این عناصر بود. ما نمی توانستیم با ایندولوژی یعنی با حرف و سخن... از پس چنین افرادی بر بیاییم خاستگاه آنها چیز دیگری بود ولو اینکه زیر ضرب سرکوب صریح و علنی چنین چیزی را بر زبان نمی آوردند اما زیر پوست آنها چیزی جدا از تشکیلات در جریان بود.

جدای از این، زندگی و جوانی این افراد و خانواده و فرزندان نشان نیز به تاراج داده رفت. تقریباً بلااستثنا من گزارش کسانی که بصورت قاچاق انسان به عراق و اشرف برده شده اند را خوانده ام. یکی از دردناک ترین فجایعی که برای من تکان دهنده بود، مسئله بازی کردن با زندگی چنین انسانهای است که خود درگیر مشکلات بسیاری بودند... و این شرح جداگانه ای می خواهد.

طبعاً در این نوشتار من بهیچ عنوان وارد اعلامیه جهای حقوق بشر و پروتکل پیشگیری، منع و مجازات قاچاق انسان نمی شوم.

هدف ارائه اطلاعات و جمع آوری اسامی آن دسته از هموطنانی است که طعمه قاچاق انسان توسط مسعود و مریم رجوی در عراق و اشرف شدند. تا بتوان ابعاد دیگری از جنایت و فساد را در دستگاه توتالیتراریسم مخوف ایندولوژیک رهبری عقیدتی را روشننگری کرد.

سایت حقیقت ماتا- ۱۳ فروردین ۹۶ - سیامک نادری